

متن سخنرانی محترم فقیر محمد ودان در کنفرانس
بین المللی کارشناسان تحت عنوان «افغانستان در
سالهای ۲۰۰۱ - ۲۰۱۱ در راه استقرار دولت
و جامعه با ثبات» که به تاریخ ۸ و ۹ نوامبر ۲۰۱۱
در شهر دبی تدویر یافت.

ساختار اجتماعی سیاسی افغانستان و تغییر آن در مسیر انکشاف اوضاع (۱۹۶۴ - ۲۰۱۱)

دوستان محترم، خانم ها و آقایان. اشتراک کننده کنفرانس!

نخست از همه میخوامم از سازماندهندگان این کنفرانس نسبت توجه شان به اوضاع بحرانی افغانستان و علاقه آنان به تامین صلح و ثبات درین کشور ؛ همچنان نسبت دعوت خویش اظهار سپاس نموده، ضمن تبادل نظر دوستانه میان کادر های علمی و سیاسی، برای کنفرانس حاضر موفقیت آرزو نمایم.

دوستان محترم!

افغانستان سرزمینی است دارای تاریخ کهن، مهد پرورش، مبدای گسترش و مرکز برخورد و امتزاج تمدنهای کهن تاریخی، چهارراه تجارت و بنابرین حلقه عمده آمیزش، همکاری و همزیستی و در عین حال معبر کشورگشایان و میدان صف آرای و رویارویی سلطه جویان بوده است، این مشخصات اکنون نیز افغانستان را که می باید مرکز همکاری های مشترک، هماهنگی و تفاهم جهان متمدن می بود متأسفانه به گرهگاه استراتژی ها و منافع اختصاصی، متضاد و در هم پیچیده کشور های منطقه و مقتدر جهان مبدل نموده است.

تاریخ سرزمین ما در حالیکه مؤید تحمل و انعطاف پذیری مردم ماست ؛ مشحون از مبارزات و مجاهدات باشندگان آن نیز است. این مبارزات در تلاش تاریخی نیروهای ضد استعمار، ضد استبداد و نهضت های روشنفکرانه انعکاس درخشان داشته، تجارب غنی و درسهای آموزنده را به ارمغان گذاشته اند، در صورت توجه به این تجارب و درسها، نهضت های سیاسی معاصر افغانستان

میتوانستند و میتوانند راه پرفراز و نشیب مبارزات سیاسی شان را با موفقیت طی نموده و طی نمایند. اما باتأسف حین تشکل مجدد سازمانی طی دههٔ دموکراسی (۱۹۶۴-۱۹۷۳)، کادر متبارز رهبری سیاسی افغانستان، بی توجه به این تجارب و درس ها، گرایشات ایدئولوژیک چپ و راست را تبارز و سرانجام کشور را در شرایط اوج جنگ سرد، به گرهگاه رقابت میان ابرقدرت های رقیب جهانی و اعمار منطقوی شان، مبدل ساختند و خود بمثابه عوامل داخلی این رقابت ها، چه بسا با توسل به قوای نظامی و سلاح، در تقابل باهم عمل کردند. در تداوم همین بحران بود که اوضاع ماهیتاً جدیدی بعد از اضمحلال اتحاد شوروی (دسامبر ۱۹۹۱) و بخصوص بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، شکل گرفت و به مداخله نظامی ایالات متحده امریکا و جامعه جهانی و در نتیجه به سقوط اداره طالبان و توافقات بن (دسامبر ۲۰۰۱) انجامید. اینک نتایج کنفرانس اول بن نه تنها به صلح و ثبات در افغانستان نه انجامیده بلکه طرفهای متخاصم داخلی و خارجی معضله افغانستان را بسوی موج دیگری از تقابل نظامی سیاسی سوق نموده است

با توجه به حقایق فوق ؛ تدقیق پیرامون اوضاع کنونی بحرانی کشور و جستجوی راه های بیرون رفت از آن، بدون جستجوی علل و عوامل داخلی و خارجی بروز و تداوم این بحران بخصوص طی پنج دهه اخیر (۱۹۶۴-۲۰۱۱) ممکن بوده نمیتواند. بدین ملحوظ لازم میدانم روی این مسئله در همین مقطع زمانی تمرکز نمایم:

حضار محترم!

افغانستان کشور چندین تباری است و از جمله کشورهای معدود عقب مانده غریب جهان و دارای پائین ترین سطح عاید سرانه ملی است که قبل از انفاذ و تعمیل قانون اساسی ۱۹۶۴، از لحاظ رشد اقتصادی اجتماعی در مرحله گذار کاهلانه از نظام قبیلوی و شیوه تولید سنتی زراعتی به پروسه تکوین ملت و شیوه تولید زراعتی صنعتی قرار داشت. یعنی پروسه فروپاشی نظام قبیلوی و تکوین ملت آغاز یافته اما بنابر علل مختلف، از جمله خصلت محافظه کارانه دولت های آن وقت، این پروسه انکشاف و عمق لازم نیافته بود. بنابراین جامعه افغانی عمدتاً یک جامعه سنتی قبیلوی بود و بدین ملحوظ زمینه برای تکوین ممیزات معاصر کشور ملت به درستی فراهم نشده بود. وجود عناصری مثل «سرزمین واحد»، «پیشینه تاریخی مشترک» و «حکومت واحد» نمودهایی از مفهوم «کشور ملت» را مصداق بخشیده اما غلبه روان قبیلوی، وجود ساختار های فیودالی، گسترش علایق و انگیزه های قومی و طایفه یی، قشربندی های ثابت اجتماعی (خان، ملا، رعیت) در داخل سازمان قبیلوی روستاها، با روابط بسته اجتماعی، عدم قومندانیت واحد در جریان قیام های ملی، عدم ترویج نماد

های مشترک پیوست دهنده ملی، تقدس ارزشهای قبیله‌ای و عدول ناپذیری از آن، معدودیت و تداوم ارثی شغل با افزار ساده سنتی، تلقی تغییرمکان زیست از محل اقامت جمعی قبیله بمنابۀ بریدن از ریشه‌های نَسبی و زشت دانستن آن، تسلط فرهنگ فقر و رکود اجتماعی و انجماد ذهنی ناشی از آن، تعدد مذاهب و تعصبات ناشی از آن، اثرپذیری دولت‌ها از نظام قبیله‌ای و داشتن خاستگاه خاندانی آن، وجود روابط سلطنت رعیت، وجود رگه‌های نیرومند قوم محوری در بافت اجتماعی شهرها منجمله شهر کابل، جنگ‌های متداوم و مکرر داخلی و هجوم‌های ویرانگرانه جهانکشایان و عملکرد استعمارگران و در نهایت اثرات وضعیت جغرافیایی فزیک افغانستان بر روابط و روان جامعه علل و مبین آن بودند که آنچه علماً کشور ملت خوانده میشود، تشکل کامل نیافته بود.

حاضر محترم، خانم‌ها و آقایان!

جامعه سنتی افغانستان از چنین ممیزات و مشخصات برخوردار بود. در چنین حالتی تحت تاثیر اوضاع تغییر یافته جهانی و تغییرات اقتصادی محدود داخلی که طبعاً تغییرات ذهنی را نیز در قبال داشت، جوانه‌های بالنده نهضت ترقیخواهانه معاصر کشور با هویت مشروطه اول، مشروطه دوم و نهضت دوره هفتم شورا سربلند نمود که بنابر نداشتن پایگاه وسیع اجتماعی، در اندک زمان سرکوب گردیدند. ولی بنابر تاثیرات این نهضت‌ها و اوضاع جهانی بر جامعه افغانی، یک بار دیگر با عقب نشینی اجباری سلطنت، زمینه‌های انفاذ قانون اساسی ۱۹۶۴ مساعد و بر مبنای آن تحرک اجتماعی اقتصادی و سیاسی بی آغاز یافت که علی الرغم جهات مثبت خویش مبنی بر تسریع پروسه دگورگونی‌های اجتماعی اقتصادی، طی یک دهه (۱۹۶۴-۱۹۷۳) و در تداوم نیات وطنپرستانه «جمهوریت» متمرکز سردار محمد داوود (۱۹۷۳-۱۹۷۸) نمیتوانست و نتوانست بر علل متراکم عقبماندگی کشور غلبه نماید.

یکی از مظاهر دهه دموکراسی تاسیس احزاب بود که شخصیت‌های سیاسی با استناد به قانون اساسی جدید یک بار دیگر، احزاب سیاسی شان را تشکیل و به فعالیت آغاز نمودند. یکی از این احزاب، ح. د. خ. ا بود که بعدها (اپریل ۱۹۷۸) با تصاحب قدرت سیاسی، به نیروی سیاسی اثرگذار بر اوضاع اجتماعی اقتصادی کشور مبدل گردید. مؤسین این حزب بی توجه به تجارب تاریخی نهضت‌های داخلی، در امر تاسیس حزب مذکور بیشتر تحت تاثیر جذابیت آن وقت اندیشه‌های گویا «جنبش بین المللی طبقه کارگر» قرار داشتند، آنان در حالیکه تمایلات اندیشوی ایدئولوژی شده این جنبش را با تعابیر خویش از شوروی گرائی تبارز میدادند، از یک سو درک شان از بنیاد‌های ایدئولوژی مذکور اندک، التقاطی و پراکنده بود و از جانب دیگر از وضعیت و مشخصات جامعه افغانی شناخت

سطحی و ناکافی داشتند. بنابراین، پیشبینی نتایج انطباق اندیشه مذکور در وضعیت اجتماعی اقتصادی مشخص افغانستان، بوسیله آنان با خوشبینی ها و هیجانات توأم بود

در نتیجه، گذشت زمان و تجارب عملی به وضاحت نشان داد که نه تنها بنیادهای اندیشوی ایدیولوژیک شده ح. د. خ. ا و اهداف تعیین شده آن بر بنیاد این ایدیولوژی، راه ها و وسایل دستیابی به این اهداف نتوانستند با واقعیت های اجتماعی اقتصادی کشور و روان جامعه ما مألوف و دستیابی به وظایفی را ممکن سازد که حزب مذکور در عرصه ملی و بین المللی در برابر خویش قرار داده بود بلکه از خود بیگانگی رهبران و اعضای حزب را از خویشتن افغانی شان و تجرید آنان را از جامعه افغانی و در نتیجه تجرید حزب را از جامعه باعث گردید بنابراین این حزب برخلاف ادعای خویش، نه با اتکا به توده ها و رهبری انقلاب اجتماعی، بلکه با توصل به توطئه و تعمیل کودتای نظامی قدرت سیاسی را غصب نمود. گرفتن قدرت سیاسی بوسیله حزب، تقابل میان حزب و جامعه را باعث گردید. این تقابل با مداخلات و تحریکات خارجی، هرچه بیشتر قوت و وسعت یافت و به جنگ تمام عیار مبدل گردید. برخورد انحصارگرانه ح د خ ا با قدرت دولتی و نفی کامل متحدین مطرح برنامه ئی آن در مرحله ادعا شده ملی و دموکراتیک و همچنان نفاق درونی آن، زمینه های تجرید حزب را هرچه بیشتر گسترش بخشید. انقطاب اجتماعی زمانی به ضرر حزب شدیدتر و عمیقتر گردید که قوای نظامی اتحاد شوروی بی اعتنا به روان جامعه افغانی و معیار های قبول شده بین المللی، وارد افغانستان گردید و ح. د. خ. ا خواست با توصل به این نیرو، حاکمیت خویش را حفظ و برداشت های سیاسی و ایدیولوژیک خویش را بر جامعه سنتی افغانستان تحمیل نماید.

مسایل و عوامل فوق زمینه های را فراهم آورد که نیروهای راست افراطی با تحریک احساسات مذهبی ساکنین روستاها، بغاوت وسیع علیه دولت آن وقت (دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان) را دامن بزنند و برخورد های مسلحانه با دولت را آغاز نمایند. وضعیت، آن وقت وخیمتر گردید که ایالات متحده امریکا با همکاری متحدین خویش، خواست افغانستان را به « ویتنام» دیگر، علیه اتحاد شوروی، مبدل نماید. بدین طریق معضله افغانستان خصلت فرا افغانی یافت و به گرهگاه جنگ سرد میان ابرقدرت های جهانی آن وقت مبدل گردید. با گسترش دامنه مهاجرت از محلات و ورود تدریجی گروپ های مسلح به آن، آهسته، آهسته ساختار سنتی قبیلوی در روستا ها، متزلزل و قشر دیگر صاحب نفوذ، تحمیل گردید. رهبران تنظیم ها، کادر های محلی ساختار های تشکیلاتی این تنظیم ها، قومندانان نظامی و روحانیون طرفدار شان در محلات، جاگزین ساخت سنتی قبیلوی مبتنی بر سیستم خان رعیتی گردید. این ساختار جدید معیار های سنتی تشخص را که عمدتاً بر مبنای نسب، سوابق

خانوادگی و دارایی تعیین میشد، تغییر داد و مبانی جدید: امکانات نظامی، استعداد و ابتکار جنگی توأم با شرارت و سرکوبگری و موقف تنظیمی، معیارهای تحمیلی تثبیت موقف اجتماعی گردید. این جاگزینی جدید، پدیده های ذیل را بروز داد:

اختلافات، رقابت ها و هم چشمی ها میان سران قبایل به رقابت میان تنظیم ها و قومندانهای محلی آنان، مبدل گشت.

چون تنظیم ها اکثراً خاستگاه قومی داشتند، رقابت ها و حتی باورها و رفتار قومی و قبیله یی یک بار دیگر در ظرف جدید تنظیمی ادامه یافت، با این تفاوت که اکنون افراد هر قبیله با اتخاذ موضع تنظیمی با تعلیمات نظامی و تخنیک جنگی نیز مجهز بودند.

بنابر مواضع مذهبی و فرقه یی هر یک از تنظیم ها مانند تسنن، تشیع، وهابی و قادیانی و غیره اختلاف مذهبی، رنگ تازه تنظیمی مذهبی یافت.

رقابت های تنظیم های جهادی قومی که جهت کنترل بیشتر ساحات، جذب بیشتر امکانات و حمایت های تسلیحاتی، مالی و سیاسی کشورها و سایر منابع خارجی صورت میگرفت، با دفاع از مواضع و منافع تمویل کنندگان شان (مانند: پاکستان، ایران، عربستان سعودی، ترکیه و غیره) به محلات انتقال یافت، یعنی جنگ بر سر مواضع و منافع این کشورها، از طریق تنظیم های جهادی قومی، با تعصبات مذهبی و اختلافات قومی درآمیخت و باعث برخورد های خونین در روستا های افغانستان گردید.

شکل گیری چنین وضع در محلات شریطی را بوجود آورد که مردم روستا ها بخاطر داشتن چتر حمایتی و بقای زندگی خویش، بطور ناگزیر و اجتناب ناپذیر به تنظیم ها و در نتیجه ناآگاهانه و تحمیلی به «طریقت» های آنها رو آوردند. امتزاج رهبری تنظیمی با رهبری طریقتی مذهبی، دساتیر تنظیمی را بمثابه پابندی های مذهبی و مقدس تحمیل نمود.

بنابر عدم انتظام ناشی از قومندان سالاری توأم با ابتذال فرهنگی در محلات و تشبث سازمانهای مافیایی و برخی ساختار های مغرض منطوقی، نه تنها حاکمیت قرون وسطایی در محلات تحمیل گردید بلکه کشت، تجارت و قاچاق مواد مخدر ترویج و افغانستان را به یکی از مؤلدين بزرگ هیروئین در جهان و همچنان بازار فروش و قاچاق انواع اسلحه مبدل نمود. بدین طریق جنگ میان افغانها، نخست زمینه های عینی برای مداخلات خارجی را در مسایل افغانستان مساعد نمود، ولی بعد

ها این مداخلات خارجی بود که نه تنها به گسترش هرچه بیشتر آتش جنگ بین الافغانی میان نیروها و شخصیت های مدعی قدرت دولتی، هیزم می ریخت، بلکه اختلافات خفته تباری، مذهبی، زبانی، سمتی و حتی ساکنین محلات علیه همدیگر را در کشور ما نیز برانگیخته و سرانجام آن را بنابر حکم منافع شان، به جنگ همه علیه همه مبدل نمودند که در نتیجه نه تنها دگرگونی های اجتماعی اقتصادی مورد نظر ح. د. خ. ا تحقق نیافت بلکه با توقف و تخریب پروسه آغاز شده این دگرگونی ها، عقبگرد وحشتناکی را متحمل گردید.

حضار محترم خانم ها و آقایان!

درین زمینه بدون عطف توجه به نقش بازیگران اصلی «بازی بزرگ» در تدارک پیش زمینه ها و سوق افغانستان بسوی بحران کنونی، حلقات عمده یی در زنجیره علل و عوامل این بحران ناشناخته باقی میماند:

سردار محمد داوود بعد از استقرار نسبی نظام جمهوری بخصوص بعد از فشارهای پاکستان مبنی بر حملات مسلحانه بر پنجشیر، لغمان، ننگرهار، کنر و بدخشان در جولای ۱۹۷۵، به یک سلسله اقدامات جدی سیاسی دیپلماتیک در منطقه و جهان پرداخت. سفر وی به عربستان سعودی، ایران و پاکستان که متحدین استراتژیکی «غرب» بودند، نشان دهنده آن بود که افغانستان خواهان روابط نزدیک و جلب حمایت ایالات متحده امریکا در مقابل بازیگران اصلی «بازی بزرگ» در افغانستان بود. در نتیجه این اقدامات او و عکس العمل از قبل سازمان داده شده ذولفقار علی بوتو صدراعظم آن وقت پاکستان، فضای حاکم جنگ سرد میان افغانستان و پاکستان می باید بطرف عادی شدن میرفت، چنانچه تلاش های میانجگرانه پادشاه ایران درین خصوص موثر واقع گردید و راههای حل منصفانه مسایل سرحدی عملاً اجندای کاری دولتین پاکستان و افغانستان را تشکیل میداد. چنین روندانکشاف اوضاع در منطقه، بازیگران اصلی «بازی بزرگ» را نسبت به یکدیگر در تردد سیاسی سوق داد. از یکسو انگلستان ناکامی استراتژی خود را در خصوص دستیابی به مرکزیت و نقش محوری پاکستان در یک ساحه وسیع شامل آسیای مرکزی، قفقاز و ساحه شمالغرب چین، مشاهده می نمود و از طرف دیگر اتحادشوروی هم از لغزیدن افغانستان به طرف ایران، پاکستان و عربستان سعودی که در محراق آن شاه ایران بحیث متحد استراتژیکی ایالات متحده امریکا قرار میداشت ناراحت بود. بدین قسم بازیگران اصلی «بازی بزرگ» با انواع تحریکات و ترفند ها توانستند روابط تازه آغاز شده منطوقی را مخدوش و منطقه را یک بار دیگر بسوی تشنج سیاسی و نظامی سوق نمایند. بدین ملحوظ با سقوط محمد داوود، ذولفقار علی بوتو و محمد رضا شاه در ظرف چند ماه محدود؛ در ۵ جولای ۱۹۷۷ جنرال

جنرال ضیا الحق در پاکستان، در ۲۸ اپریل ۱۹۷۸ حزب دموکراتیک خلق تحت رهبری نور محمد ترکی در افغانستان و در ۱۱ نوامبر ۱۹۷۹ آیت الله خمینی در ایران، در راس قدرت سیاسی قرار گرفتند و در نتیجه افغانستان به آتشبارترین میدان زور آزمایی طرفین «جنگ سرد» مبتدل و دو ابر قدرت جهانی در برابر هم کشانیده شدند. رابرت گیتس رئیس پیشین ساز مان «سیا» در کتاب خاطرات خود بنام «از میان سایه ها» که در سالهای اخیر بچاپ رسید، فاش کرده است که ساز مان سی. آی. ای شش ماه پیش از حمله شوروی به افغانستان کمک به گروه های مخالف حکومت وقت افغانستان را آغاز کرده بود». زیگنیو برژینسکی که در سال ۱۹۸۰ مشاور امنیتی جیمی کارتر رئیس جمهور امریکا بود در پاسخ به سوال خبر نگار مجله نوول ابزروتور چاپ پاریس (نشر شده در شماره ۱۵ ۱۶ جولای ۱۹۹۸ صفحه ۷۶؛ ترجمه لایلا عنایت سراج) مبنی بر صحت یا عدم صحت ادعای رابرت گیتس گفته است: «... واقعیتی که تا حال پوشیده نگه داشته شده بود؛ اینست که پرزدنت کارتر در سوم جولای ۱۹۹۷ نخستین رهنمود کمک محرمانه به مخالفان رژیم افغانستان را که طرفدار شوروی بود امضا کرد. من در همان روز یاد داشتی برای پرزدنت کارتر فرستادم به این مضمون که: این اقدام، حمله نظامی شوروی را به دنبال خواهد داشت». وی در ادامه همین مصاحبه میگوید: «روزیکه شوروی ها از مرز افغانستان گذشتند من به پرزدنت کارتر نوشتم: اکنون فرصتی است تا شوروی را گرفتار جنگی چون جنگ ویتنام کنیم.»

حقایق و اعترافات فوق مؤید آن اند که تغییر رژیم های افغانستان، پاکستان و ایران، دامن زدن بحران در افغانستان و عنوان نمودن «جهاد» روی انگیزه های موجود در متن «بازی بزرگ» و تداوم آن در شرایط «جنگ سرد» سازماندهی و عملی گردید که اینک هم اکنون با چنین انگیزه ها ولی در شرایط دیگر ادامه دارد.

حاضرین محترم، خانمها و آقایان!

نخستین کشوری که در تداوم مداخلات خصمانه خویش و مبتنی بر استراتژی بریتانیای کبیر خواست از وضعیت افغانستان بهره ببرد، پاکستان بود. سیاست پاکستان از گذشته ها بر این طرح فریزر تنلر سابق وزیر مختار دولت انگلیس در کابل استوار بود و هم اکنون نیز استوار است که موصوف با اشاره به «پیشانی های اهداف استراتژیک دولت انگلیس در منطقه» در سال ۱۹۶۱ در کتاب خود بنام افغانستان؛ نوشت که این پیشانی ها: «... فقط بواسطه ضم و یکجا شدن دو دولت افغانستان و پاکستان با یکدیگر بهر شکلی که باشد رفع شده میتواند... ولو نظر به اختلافات روحی و اقتصادی و

سیاسی و ملی اختلاط این دو کشور ممکن به نظر نرسد، معهذاتاریخ حکم میکند که این اختلاط عملی گردد و اگر این عملیه بشکل صلح آمیز انجام نگیرد، با قوت عملی خواهد شد. «

دگروال یوسف مسول شعبه افغانستان در آی. اس. ای (۱۹۸۳-۱۹۸۷) صرف در مورد وظایف و فعالیت های چهار ساله اش در افغانستان؛ چنین مینویسد: «من بحیث رئیس شعبه افغانی در آی. اس. ای نه تنها مسؤلیت آموزش و تسلیح مجاهدین را برعهده داشتم، بلکه عملیات ایشان را در داخل افغانستان نیز طرح ریزی مینمودم. . . هدف من این بود تا افغانستان را بحیث ویتنام آنها [شوروی ها] درآورم. . . من بگونه ای مسؤلیت داشتم تا. . . بدینوسیله تاکتیک های «مرگ از هزار جناح» چنان خونریزی و پول تکانی بی را بوجود بیاورد که بالاخره خارج از تاب و تحمل گردد. . . من یکی از عظیم ترین عملیات عصر را بسیج نموده ام. . . در مدت زمان چهار سال مدیریت من بر این سمت، بتعداد ۸۰ هزار مجاهد تربیه نظامی شده، به صدها هزار تن اسلحه و مهمات جنگی به آنها توزیع گردیده و چندین بلین دالر بخاطر اکمالات گراف لوژستیک خراج گردیده و بالاخره گروپهای آی. اس. ای منظمأ در پهلو مجاهدین وارد افغانستان شده اند». دگروال موصوف در مورد اهداف و استراتژی پاکستان در قبال افغانستان و منطقه چنین مینگارد: «هدف عمده ما در راه فتح جنگ نه تنها خروج شورویها از افغانستان بود بلکه ضیا [هدف او جنرال ضیالحق است] خیال یک بلاک مقتدر اسلامی متشکل از ایران، افغانستان تا به پاکستان را در سر می پرورانید تا اینکه بالاخره جمهوریهای ازبکستان، ترکمنستان و تاجکستان شوروی نیز ضم آن گردد. . . «

حضار محترم!

در مورد اهداف سیاسی دولت ایران و فعالیت های شبکه های جاسوسی آنکشور در افغانستان آقای سلیگ هریسن محقق امریکایی در کتاب تحت عنوان (Out of Afghanistan) مینویسند: «شاه ایران در سال ۱۹۷۴ به این تلاشهای خود آغاز کرد که کابل را در دایره اقتصادی و امنیتی ای شامل سازد که متمایل به غرب باشد. . . نقش ایران را در سال ۱۹۷۵ اولاً فریدون هویدا، نماینده ایران در ملل متحد بمن بیان نمود؛ وی به این نقش ایران بحیث یک نمونه همکاری امریکا و ایران اشاره کرد؛ بعداً من در مورد شبکه های جاسوسی در کابل و رقابت های آنها، در جریان سفر های خویش به آن شهر و مراکز ممالک منطقه مطالب زیادی آموختم. «

بعد از سقوط محمد رضا شاه، جمهوری اسلامی ایران نیز از همان آغاز، خط توسعه طلبانه قبلی را در استقامت «صدور انقلاب» آغاز نمود. متن یکی از اسناد استراتژیک جمهوری اسلامی ایران که

نخستین بار بوسیله سایت «حزب فرقان» نشریه مربوط به تبعیدیان مسلمان سنی مذهب ایرانی افشا و سایت افغان جرمن اتلان، آن را بار دیگر به تاریخ پنجم نوامبر ۲۰۱۰ به نشر سپرده، پرده از روی نیات استیلاگرانه جمهوری اسلامی برمی‌دارد. حقایق مداخلات کثیرالجوانب نه چندان مخفی ایران در امور افغانستان مؤید آنست که محتوی این سند، پایه های اساسی رهنمودی این مداخلات را تدارک دیده است.

در مقدمه سند مذکور چنین می‌خوانیم: « بنابر رهنمود های رهبران عالیقدر تشیع وظیفه بس سنگین و خطیر بعهدہ داریم که آن صدور انقلاب است. . . ما طی سه جلسه با آرای قریب به اتفاق شرکت کنندگان و اعضای ستاد یک برنامه پنجاه ساله که شامل پنج برنامه ده ساله می باشد طراحی نموده تا این انقلاب اسلامی را به همه کشور های همسایه صادر و اسلام را یکپارچه نمایم. . . همسایگان سنی و وهابی ما عبارتند از ترکیه، عراق، افغانستان، پاکستان و تعداد کشور های امیر نشین در حاشیه جنوبی خلیج فارس. . . تسلط بر این کشور ها یعنی تسلط بر نیم جهان »

در استقامت سند استراتژیک فوق الذکر، دوکتور محمد جواد حق شناس عضو هیئت مدیره انجمن علمی روابط بین المللی ایران، مصاحبه یی را با « فصل نامه خبر » ارگان نشراتی انجمن مذکور انجام داده اند که در سلسله نشراتی سال دوم ؛ شماره هفتم ؛ تابستان ۱۳۸۹ چاپ گردیده است. ، ایشان طی این مصاحبه با تذکار مفهوم «سند چشم انداز» که مطمئناً به سند فوق الذکر توجه دارد چنین می‌گویند: « در سند چشم انداز، تبدیل شدن ایران به یک بازیگر مهم منطقه ای هدف گزاری شده است و در همین راستا می بینیم که در حال حاضر برخی بنیاد های جدید شکل گرفته. . . »

با در نظر داشت استراتژی مداخله گرانه فوق، جمهوری اسلامی ایران، عملیات گسترده ضد افغانی را با حمایت مالی، نظامی و سیاسی از ساختار های نظامی سیاسی افغانی مقیم ایران براه انداخت که میتوان اثرات مشهود تخریبی ناشی از آن را در تداوم وضعیت کنونی افغانستان مشاهده نمود

حضار محترم!

حقایق توضیح شده فوق و وضعیت ناشی از آن روزتاروز نارضایتی اعضای حزب را تشدید نموده ولی این نارضایتی بنابر اوضاع نامساعد، کمتر امکان تبارز می یافت. با تغییر اوضاع در روابط بین المللی و تغییر در سیاست های افغانی اتحاد شوروی بود که این نارضایتی ها امکان تبارز یافته در نتیجه نه تنها باعث تغییر در رهبری ستنگرای حزب گردید بلکه گرایشات نیرومندی را جهت نفی بنیاد های فکری سیاسی ح. د. خ ؛ ا توأم با تدابیر سیاسی جهت تبارز ابتکار بخاطر رفع انقطاب میان

افغانها، ختم مداخلات خارجی، تامین صلح و ثبات در کشور نیز مطرح نمود. در نتیجه این تدابیر، سیاست مصالحه ملی شکل گرفت، محتوی یافت و بمرور زمان در جریان تجربه زنده غنا کسب نمود و اندیشه سیاسی مصالحه ملی را انسجام بخشید. باگزینش این اندیشه، حزب تغییرات کیفی را در سیستم فکری و مواضع سیاسی خود پذیرفته به «حزب وطن» مسما گردید.

در همین مقطع از زمان و قبل از همه دوکتور نجیب الله با درک از ضرورت تغییر و تبارز شجاعت بی نظیر، در رأس این حرکت قرار گرفت. او اندیشه سیاسی مصالحه ملی را اندیشه صلح آفرین خواند و تاکید میداشت که این اندیشه با فلسفه صلح ارتباط ناگسستگی دارد و هدف آن صرف ختم جنگ نبوده بلکه تمام عرصه های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را احتوا مینماید. بنابراین اندیشه سیاسی مصالحه ملی ماهیت وظایف گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح را توضیح، شیوه ها و افزار دستیابی به این مأمول را مشخص ساخته و تعمیل آن به استراتژی حزب وطن مبدل گردید. مبتنی بر اندیشه سیاسی مصالحه ملی: صلح نه تنها خصلت جهانی دارد بلکه از لحاظ مفهوم خویش نیز دیگر صرف به معنای نبود برخورد و خشونت نظامی نبوده بلکه صلح واقعی و پایدار، نبود انواع خشونت اعم از خشونت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و محیط زیستی (جلوگیری از تخریب سلامتی محیط زیست و آلودن آن) را نیز شامل میگردد. وجود و حضور خشونت (که خود ناقض عدالت است) در عرصه های فوق الذکر حیات اجتماعی اقتصادی یک جامعه و در میان جوامع بشری، علل و عوامل بنیادی تحریک جنگ بوده و خشونت نظامی و جنگ معلول این علل محسوب میگردند. بنابراین تا زمانیکه این علل و عوامل وجود داشته باشد، امکان تامین صلح پایدار ممکن و میسر بوده نمیتواند. ما مفهوم صلح را در گستره دستیابی به چنین اهدافی درک مینمائیم و اندیشه سیاسی مصالحه ملی دستیابی به چنین اهدافی را در عرصه ملی و در مناسبات خارجی افاده مینماید.

با در نظرداشت مفهوم فوق، اندیشه سیاسی مصالحه ملی از طرف های داخلی و خارجی در گیر معضله افغانستان می طلبد و می طلبد که در تمام عرصه های مناسبات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی اعتدال را رعایت و کثرت را بپذیرند و به تقابل از مواضع افراط تمامیت خواهانه توأم با خشونت و زور خاتمه دهند.

متکی بر اصول فوق بود که جهات اساسی سیاست مصالحه ملی طی کنگره ۱۹۸۹ حزب وطن، در آن زمان؛ چنین مشخص گردید:

« حل مسایل حال و آینده افغانستان از طریق سیاسی با مرجح دانستن منافع ملی و صلح سراسری بر منافع طبقاتی، حزبی، قشری، محلی، قومی و قبیله‌ای.

مبارزه بخاطر تامین دموکراسی در حیات جامعه به ترتیبی که هیچ نیروی سیاسی و گروه اجتماعی از شرکت متساوی الحقوق در آن، مستثنأ نباشند.

پذیرفتن حق قانونی برای همه احزاب و سازمانهای سیاسی متکی بر سیستم تعدد احزاب.

پیشبرد دیالوگ وسیع سیاسی با همه نیروهای درگیر در جنگ اعم از نیروهای مستقر در پشاور و تهران، طرفداران شاه سابق و روشنفکران افغانی مقیم غرب، نمایندگان مهاجرین و خاصتاً قومندانان داخلی به منظور جستجوی راه‌های پایان دادن به انقطاب خونین کنونی و دسترسی به تفاهم وسیع بر مبنای منافع ملی.

مساعی بخاطر رفع انحصار قدرت از جانب یک حزب، جستجوی ایتلاف‌های معقول و ممکن به منظور ایجاد حاکمیت مؤثر و تامین کننده صلح سراسری از طریق انتخابات آزاد و دموکراتیک.

اتخاذ تدابیر لازم تقنینی بمنظور تحکیم قانونیت در کشور و ایجاد اساس مطمئن حقوقی بمنظور رشد اقتصاد چند نهادی.

تامین اتحاد عمل همه نیروهای جانبدار صلح و گسترش زمینه‌های شرکت فعال و مشترک آنها در حیات سیاسی و اجتماعی کشور.

عودت آبرومندان و اسکان مجدد مهاجرین به کشور. »

بادر نظر داشت جهات اساسی فوق‌الذکر مصالحه ملی، قانون اساسی مصوب لویه جرگه ۱۹۸۷ نافذ و در لویه جرگه ۱۹۹۰، در برخی موارد تعدیل گردید. مندرجات این قانون، حقوق و آزادی‌های مدنی هر عضو جامعه افغانی را معین نمود پارلمان احیا شد، تعدد احزاب تامین، آزادی مطبوعات مرعی و سایر نهاد‌های جامعه مدنی تاسیس و فعال گردیدند. افزون بر آن قانون اساسی مذکور، «رشد همه جانبه، دوستی و همکاری همه ملیت‌ها، اقوام و قبایل کشور را بمنظور تامین برابری در همه عرصه‌های حیات اجتماعی و اقتصادی» و همچنان «مهیا ساختن تدریجی واحد‌های محلی قدرت و اداره دولتی بر مبنای خصوصیات ملی» (ماده سیزدم) را تسجیل نموده قانونیت بخشیده بود. این قانون اساسی نه تنها آزادی بلکه قدرت متعادل این آزادی را برای هریک از اتباع جمهوری افغانستان بر مبنای ساختارهای مدنی تعریف مینمایند.

قانون اساسی مذکور تاکید می‌داشت که: «جمهوری افغانستان خواهان برقراری مناسبات دوستانه با همه کشورها بخصوص کشور های همجوار و اسلامی بدون در نظر داشت نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آنها، مبتنی بر اصول تساوی حقوق، احترام متقابل به استقلال، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر، عدم توسل به زور، تهدید و یا قوه، تقبیح همه اشکال مداخله و تجاوز، اجرای صادقانه تعهدات بین المللی مطابق به اصول و موازین قبول شده حقوق بین الملل می باشد» (ماده ۱۳۵). همچنان دوکتور نجیب الله رئیس جمهوری افغانستان در نهمین اجلاس رهبران کشور های جنبش عدم انسلاک در بلغراد سال ۱۹۸۹ مطرح نمودند که: دولت جمهوری افغانستان «بمنظور حل ابعاد خارجی قضیه جمهوری افغانستان پیشنهاد مینماید تا یک کنفرانس بین المللی به اشتراک افغانستان، پاکستان، ایران، هند، چین، ایالات متحده امریکا، اتحاد شوروی، رئیس جنبش عدم انسلاک و سایر کشور های ذی‌علاقه دایر گردد. این کنفرانس... . موقف حقوقی، بیطرفی دایمی و غیر نظامی ساختن افغانستان را که در قانون اساسی جدید تسجیل میگردد، تضمین و حمایت خواهد کرد»

سیاست های جدید اتخاذ شده و تبارز انعطافیت دولت جمهوری افغانستان به توافقات ژینودر ۱۴ اپریل ۱۹۸۸ منتهی گردید، این توفقات علی الرغم سبوتاژ از جانب پاکستان به وسیله جانب افغانی تعمیل و بر مبنای آن نیروهای نظامی اتحاد شوروی بطور کامل افغانستان را ترک گفتند. بدین طریق یکی از اساسی ترین علل بعد خارجی معضله افغانستان حل گردید و در تداوم آن با انتشار پلان صلح پنج فقره یی سرمنشی سازمان ملل در ۲۱ مارچ ۱۹۹۱ ابعاد داخلی معضله افغانستان نیز راه حل صلح آمیز و سیاسی خویش را یافت. این پلان بر «آماده ساختن شرایط انتقالی قابل قبول برای اکثریت وسیع ملت افغان، شامل تاسیس یک مکانیزم (دستگاه یا سازمان سیاسی) بی طرف ولی قابل قبول با اختیارات و قدرت لازم» تاکید می‌کرد که میکانیزم انتقالی مذکور می باید «از اعتماد مردم افغانستان برخوردار باشد و بتواند تضمین کند» که مردم افغانستان « در انتخابات آزاد، عادلانه و مطابق با عنعنات ملی برای تشکیل یک دولت وسیع البنیاد اشتراک کرده میتوانند.»

در حالیکه تمام نیروهای مؤثر افغانی در گیر در دو طرف جنگ، روی انتقال قدرت به اداره انتقالی مندرج پلان صلح ملل متحد توافق نموده بودند و همچنان جامعه جهانی و کشورهای منطقه رسماً به سازمان ملل، متعهد بودند که در تعمیل پلان صلح متذکره همکاری مینمایند ؛ برخی محافل دولتی در اتحاد شوروی در حالت اضمحلال منجمله در رهبری نوپای فدراتیف روسیه به رهبری باریس یلتسین، در ایران و در پاکستان، خلاف سیاست های رسمی و تعهدات دولت های شان به سازمان

ملل، با در خدمت قراردادن عمال افغانی شان به سازماندهی توطئه جهت سبوتاژ پلان متذکره دست یازیدند.

تحقیقات و بررسی های تاریخی مؤید آن اند که «بغاوت شمال»، گسترش آن بسوی کابل، کودتای ۱۵ اپریل ۱۹۹۲ و انتقال قدرت دولتی توسط کودتاچیان متذکره به حکومت ساخت پاکستان در ۲۸ اپریل ۱۹۹۲، در تداوم همکاری مشترک استخبارات تحت فرمان حلقهات فوق الذکر اتحاد شوروی و روسیه فدراتیف، اداره اطلاعات و سپاه پاسداران ایران و استخبارات نظامی پاکستان، بمنظور اخلال و ناکام ساختن عملیه صلح ملل متحد سازماندهی گردیده بود. این همکاری های از قبل آغاز شده با سفر هیئت «مجاهدین»، در ماه نوامبر ۱۹۹۱ تحت رهبری برهان الدین ربانی و با شرکت نمایندگان سازمانهای استخباراتی کشورهای ایران و پاکستان ادامه یافت. در ختم همین سفر، ماده دوم «اعلامیه مشترک هیئت مجاهدین، هیئت شوروی و روسیه فدراتیف مؤرخ ۱۵ نومبر ۱۹۹۱» به تعهد مسکو جهت «انتقال تمام صلاحیت های دولتی به حکومت انتقالی اسلامی» رسمیت بخشید. واضح است که انتقال قدرت دولتی در ۲۸ اپریل ۱۹۹۲ به «حکومت انتقالی اسلامی» بر مبنای همین توافقات رسمی و اعلان شده مسکو و در تقابل به عملیه صلح ملل متحد ممکن گردید.

طی مدت بعد از اضمحلال کامل اتحاد شوروی، مراجع با اعتبار علمی، سیاسی و استخباراتی روسیه به نقش شان در سازماندهی سقوط نظام جمهوری افغانستان اعترافات صریح داشته اند؛ از آن میان دوکتور علوم ولادیمیر نیکیتوویچ پلاستون، یکجا با دوکتور علوم ولادیمیر ویکتورویچ اندریانف، در صفحه ۹۲ کتاب «افغانستان در منگنه ژئوپولتیک» با ترجمه عزیز آرینفر، بعد از تماس روی وضع دشوار افغانستان و برخی مشکلات های ناشی از آن؛ چنین مینویسند: «با آن هم چنین بر می آمد که رژیم دارای ذخیره کافی استحکام بود و تنها پس از خیانت سیاسی از سوی رهبری نو روسیه واژگون گردید». اکنون می باید وقت آن فرا رسیده باشد که با اتکا به دوستی عنعنوی دراز مدت میان مردم افغانستان و مردم فدراتیف روسیه، دولت کنونی آن کشور بخاطر تبارز حسن نیت به مردم افغانستان، خیانت فوق الذکر حلقهات معین در رهبری اتحاد شوروی در حال اضمحلال و فدراتیف روسیه در آن وقت را تقبیح نموده، زد و بند های پشت پرده این عملیات ضد افغانی و فهرست عاملین افغانی شان را در میان اعضای ملکی و نظامی حزب وطن، در میان کارمندان عالیرتبه دولت و در میان قومندانان «جهادی» افشاه نمایند.

حضر محترم!

درست بعد از انتقال قدرت به «حکومت انتقالی اسلامی» موافقت شده در مسکو و ساخته شده در پاکستان بود که حامیان خارجی «ایتلاف شمال» جهت کسب هرچه بیشتر امتیازات اختصاصی، به رقابت آغاز نمودند. جنگ های به اصطلاح «ذات البینی تنظم های جهادی» بر سر حفظ، تقسیم و یا بدست آوردن قدرت نه تنها فاجعه پی در پی را باعث گردیدند بلکه بنابر پلان های پیچیده خارجی زمینه های ظهور و به قدرت رسانیدن طالبان را تدارک نمودند. «تحریک طالبان» تحت اوامر آی. اس. ای اداره قرون وسطایی را بر مردم افغانستان تحمیل نموده و در تداوم منافع پاکستان، کشور را به مرکز نیرومندتر تروریزم و مافیای بین المللی مواد مخدر مبدل نمود. چنین وضعیتی بعد از رویداد معروف ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، برای جهانیان غیر قابل تحمل گردیده، مداخله نظامی ایالات متحده امریکا را توأم با حمایه جامعه جهانی، باعث گردید. در نتیجه رژیم «طالبان» در دسامبر ۲۰۰۱ سقوط نمود. اکنون افشا گردیده که سی. آی. ای امریکا با خرید جنگ سالاران ایتلاف شمال، به آنان امکان داد تا این بار روی شانیه های قوای امریکا وارد کابل گردیده اهرم های قدرت مرکزی را تصاحب نمایند. به تعقیب این رویداد، در نتیجه معاملات پشت پرده میان کشورهای دخیل و با روپوش قرار دادن کنفرانس اول بن، حکومت موقت تشکیل و در تداوم آن حکومت انتقالی و سرانجام بعد از تصویب قانون اساسی گویا دولت انتخابی، تشکیل گردید.

پروژه سقوط نظام قرون وسطایی طالبان و تداوم آن بمنظور ساختمان نهاد های قدرت و اداره دولتی (مرکزی و محلی) از همان آغاز بنابر تسلط روان جنگ سرد بر سازماندهندگان آن و عدم درک این سازماندهندگان از ساختار اجتماعی و مختصات روانی مردم افغانستان، از علل، عوامل و مسوولین بحران این کشور و از نیروهای سیاسی مستقل افغانی طرفدار صلح و ترقی، با اشتباهات جبران ناپذیری، سازماندهی و تعمیل گردید. زیرا طی این پروژه به نیرو های امکان بخشیده شد که از لحاظ فکری سیاسی اکثر اُهمسنگ طالبان بوده، از لحاظ فرهنگی عقبمانده و از لحاظ وابستگی چه بسا که با حلقهات محرک جنگ و بحران در منطقه و مافیای بین المللی مواد مخدر مرتبط و با گذشته آزموده شده غارت و چپاولگری شهره آفاق، بودند. از همان آغاز مشخص بود که این نیرو ها، نه ظرفیت، نه ماهیت و نه علاقه به تامین صلح و ثبات در کشور و نهادینه ساختن ارزشهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه مدنی داشته و نه توان درک و تعمیل این ارزشها را دارند.

اینک بعد از تداوم ده ساله پروژه آغاز شده، علی الرغم ایجاد ساختار های دولتی و نظام حقوقی نسبتاً مساعد؛ بنابر کمبود کادر رهبری سالم و مستقل ملی، وضعیت کشور در تمام عرصه های حیات اقتصادی اجتماعی، فاجعه بارتر گردیده است؛ چنین وضع:

به عملکرد ارگانیک ساختار های مختلف دولتی صدمه زده است ؛

به بحران های پی در پی و کشمکش های متداوم میان ارگانهای مختلف دولتی زمینه داده است؛

در عملکرد و اجراءات دولتی، منافع کشورهای دخیل و منافع شخصی، بر منافع ملی رجحان یافته است؛

به نفوذ ساختار های مافیایی در ارگانهای دولتی زمینه داده است؛

فساد لجام گسیخته، اهرم اداری دولت را از رأس تا قاعده در لجن غرق نموده ؛ اتلاف و تاراج عواید دولتی و کمک های مالی خارجی، نامؤثریت پروسه باز سازی و اعمار مجدد و ناکامی مبارزه با تروریزم و مافیای مواد مخدر را باعث گردیده است ؛

فاصله میان دولت و مردم را هرچه بیشتر ساخته و به بی اعتمادی کامل مردم نسبت به دولت و در نتیجه به نفوذ «تحریک طالبان» و تشدید جنگ منتج گردیده است.

بنابر علل و عوامل فوق، نظام به یک دولت ناکار آمد، ناتوان و ناکام، مافیایی و از عامل ثبات دهنده، خود به مصدر بحران مبدل گردیده است.

از جانب دیگر، علی الرغم توافق اکثر کشور های منطقه و جهان روی اهداف مبتنی بر مبارزه علیه تروریزم و مافیای مواد مخدر، حضور نظامی امریکا و سایر اعضای پیمان نظامی اتلانتیک شمالی(ناتو) در افغانستان، با در نظر داشت اهداف دورنمایی اقتصادی، سیاسی، نظامی، اپراتیفی و اطلاعاتی شان در آسیای مرکزی و جنوب آسیا، باعث تشکل وضعیت پیچیده جدید پیرامون معضله افغانستان گردیده است. رقبای اقتصادی منطقوی و جهانی ایالات متحده امریکا، منجمله فدراتیف روسیه و چین، علی الرغم حمایت از مبارزه جامعه جهانی بر ضد تروریزم بین المللی، نسبت حضور نظامی دراز مدت آن کشور در افغانستان ابراز تشویش نموده و آن را تهدیدی برای منافع اقتصادی شان تلقی مینمایند.

نظامیان پر قدرت پاکستان و از آن میان سازمان جهنمی آی. اس. آی، باوجود توافقات رسمی دولت آن کشور بمثابة شریک ایالات متحده امریکا در مبارزه علیه تروریزم ؛ به حمایت، تربیت، تسلیح و تمویل مالی طالبان، سایر سازمانهای منطقوی ترورستی و القاعده پرداخته و میپردازد.

جمهوری اسلامی ایران علی الرغم تظاهر به مناسبات دوستانه با دولت کنونی افغانستان نه تنها به تسلیح و تمویل اپوزسیون مسلح ادامه داده بلکه با استفاده از روش ها، وسایل و افزار مختلف به عملیات گسترده نه چندان مخفی نفوذ در ارگانهای دولتی، در احزاب، سازمانهای اجتماعی، وسایل اطلاعات جمعی، موسسات فرهنگی و حتی با سو استفاده از اعتقادات مذهبی مردم افغانستان و نفوذ در عبادتگاه ها پرداخته، اختلافات اتنیکی، زبانی و مذهبی را دامن زده ؛ بر خلاف منافع ملی کشور ما خواسته و میخواد افغانستان را به افزاری در جهت اهداف استیلاگرانه و منافع استراتژیک خویش مبدل سازد.

افزون بر تلاش های فوق، دیده می شود که نه تنها کشورهای عضو پیمان ناتو نیز بنابر گرایش های تمامیت خواهانه باهم اختلاف نظر دارند بلکه اختلافات میان احزاب و نیروهای مختلف سیاسی، نظامی و اپراتیفی داخلی کشورهای دخیل در افغانستان، بر وضعیت کشور ما اثرات سو بجا میگذارد

حضار محترم، خانمها و آقایان!

بادرک از واقعیت وضعیت کنونی و ضرورت تلاش برای نجات کشور، مردم افغانستان جهان را به همیاری و همکاری در افغانستان و برای حل معضلات آن که به معضله جهانی مبدل گردیده فرامیخواند. باید خاطر نشان کرد که وضعیت پیچیده و بحران روبه نزاید کنونی کشور ما در بعد داخلی، قبل از همه به تبارز اراده واحد، مؤمن، مستقل، با القوه و بالفعل روشنفکرانه افغانی ضرورت دارد. که این مأمول از همان آغاز از کنفرانس بن در ۲۰۰۱ بنابر برخورد غیر مسوولانه اغماض گردید و دولت کنونی بنابر عدم اعتماد و اعتبار خویش نزد مردم، فاقد صلاحیت و سازماندهی این داعیه است، بنابراین یگانه بدیل کنونی برای تجمع و تبارز چنین اراده فشار ها و مقاومت گسترده دموکراتیک و مدنی مردمی است که مسوولیت سازماندهی، سوق و اداره آگاهانه آن را توأم با هوشیاری سیاسی، جبهه واحد متشکل از نیروهای طرفدار ترقی، صلح و دموکراسی بعهدہ بگیرد. این جبهه می باید شامل تمام نیروهای اجتماعی سیاسی متعهد به اهداف فوق و پلاتفرم واحد ؛ اعم از احزاب، سازمانهای اجتماعی، شخصیت های مؤثر و صاحب نفوذ قومی، روحانیون و علمای دینی، دانشمندان و سایر شخصیت های محبوب و با اعتبار فرهنگی گردد که صلاحیت تمثیل و تعمیل اراده حد اکثر مردم افغانستان را داشته و تلاش نمایند تا مقاومت داوطلبانه مدنی مردم را در مرکز و محلات علیه مفسد فوق الذکر سازماندهی، سوق و رهبری نمایند. در صورت علاقمندی و تبارز حسن نیت از جانب سازمان ملل، بهتر خواهد بود این سازمان از پروسه مورد نظر صرف حمایت سیاسی و اخلاقی بعمل آورد، نه مالی. زیرا تجربه نشان داده است که منابع سخاوتمندانه و باد آورده

مالی، بنابر زمینه بد نامی، نه علاقمندی داوطلبان مومن و معتقد به داعیه را، بلکه تجمع کلاه برداران حرفوی نامؤثر و بی اعتبار را باعث گردیده، تجرید و بی اعتبار شدن پروسه را باعث میگردد.

ما عقیده داریم که اکنون نیز راه حل معقول ابعاد خارجی معضله افغانستان مطابق به پیشنهاد دوکتور نجیب الله در اجلاس جنبش عدم انسلاک منعقدہ بلگراد (۱۹۸۹) است و می باید اکنون نیز بر تحقق آن تاکید داشت؛ ولی در صورت تداوم لجاجت کنونی برخی از همسایگان افغانستان بر اهداف و استراتژی های ضد افغانی شان، منافع ملی افغانستان حکم مینماید تا در تدارک امکانات جهت دفاع از مادر وطن: از مسئله تقویت لازم و ضرور قوای امنیتی و دفاعی کشور و بسیج مردم افغانستان گرفته تا بکاربرد تمام امکانات موجود و مساعد منطقوی و جهانی برای دفاع از منافع ملی مان، مورد مطالعه قرار گیرند. این پروسه بخشی از تضمین های لازمی دفاعی برای سیاست بیطرفی دایمی افغانستان خواهد بود. در عین حال باید توجه داشت که منابع تحریک و تمویل عوامل جنگ و بی ثباتی کشور ما، در کشور های همسایه؛ در پاکستان و بخصوص در پاکستان، در جمهوری اسلامی ایران، ساختار های بین المللی ترورستی و مافیای بین المللی مواد مخدر قرار دارد. در صورت نبود این منابع، ریشه های عوامل بحران خشکیده، شاخ و پنجه نفوذی شان در اپوزسیون مسلح، اپوزسیون غیر مسلح و در ارگانهای مرکزی و محلی قدرت و اداره دولتی افغانستان، نمیتوانند به زندگی و فعالیت پردازند. ولی تا اکنون دولت افغانستان نه تنها نتوانسته و نمیتواند، بلکه بنابر علل فوق الذکر نخواستہ و نمی خواهد علیه منابع فوق اقدام نماید و جامعه جهانی اعم از سازمان ملل و «ناتو» نیز اقدامات لازم را در ابعاد مختلف که بتوانند بعد خارجی تحریک و تمویل عوامل بحران را تحت فشار قرار دهد، بروز نداده اند. درین زمینه برخی اقدامات سیاسی، نظامی، استخباراتی و اقتصادی ایالات متحده امریکا علیه پاکستان، گامهای مثبت ولی ناکافی است. تا حال مردم افغانستان به یاد ندارند که سازمان ملل مداخلات علنی پاکستان و ایران را در امور داخلی افغانستان رسماً تقبیح و در قبال آن تصامیم مؤثر برای تحت فشار قرار دادن مداخله گران اتخاذ نموده باشد. وقت آن رسیده است که نیروهای ملی کشور نه تنها خود شان سهم خویش را درین زمینه ادا نمایند بلکه چنین تقاضا هایی را از سازمان ملل و سایر نهاد های جهانی، منطقوی، کشور های دوست و نیروهای سیاسی و ساختارهای مدنی آنان بعمل آورند.

حضر محترم!

با تشکر از حوصله مندی شما، در اخیر آرزومندی خود را یک بار دیگر جهت موفقیت این کنفرانس در دریافت راه های حل معقول و مؤثر برای حل معضله افغانستان که معضله منطقه و جهان ما نیز است ابراز میدارم.